



علی محمدی/ایران

و نیم پناهگاه و محل خوابش بوده، هر چند که بعدها به خانواده، برخی دوستان و اقوام و حتی شرکت‌های مختلف می‌رود و آنها به نوعی محل زندگی‌اش به شمار می‌آیند. این روزها افزون بر مطالعه، مشغول کار به روی یک مجموعه داستان تازه و یک رمان که کار آن تقریباً به پایان رسیده اما نهایی نشده هم هستم؛ هر چند با وسواسی که در خودم سراغ دارم شاید به این زودی‌ها دست به انتشار آنها نزنم. البته مجموعه داستانم هنوز به پایان نرسیده و همان‌طور که گفتم شاید نیاز به

“

منکر اینکه بخشی از داستان با تخیل آمیخته، نیستم اما مبنای اصلی آن براساس اتفاقی است که بر رُنی ساکن در تهران گذشته است. به گمانم به رغم همه مشکلات موجود بر سر راه فعالیت اهالی کتاب، این رمان موفق به جلب نظر خوانندگان شده است

“

جامعه امروزمان به شکلی جدی گرفتار بحران فقر شده و ما نه فقط در ادبیات، بلکه در سایر هنرها هم نیازمند توجه دوباره‌ای به آنها هستیم. در خلال اشتغال به حرفه روزنامه‌نگاری از فرصت خوبی برای شناخت افراد و لایه‌های مختلف زندگی آنان برخوردار شده‌ام، هر چند که این تجربه‌ها به تنهایی کافی نبوده و ناچار به تحقیقات بیشتری هم شدم. با این حال منکر نمی‌شوم که روزنامه نگاری کمک بسیاری به گسترش وسعت دید من به‌عنوان یک نویسنده کرده و از این طریق قادر به دیدن موارد و جاهایی شده‌ام که شاید توجه خیلی‌ها به آن جلب نشده باشد.

■ **علاقه‌مندی اغلب نویسندگانی که کار روزنامه‌نگاری کرده‌اند توجه به ژنر ژورنالیستی برای خلق آثاری ادبی‌شان با تأکید بر پرهیز از پیچیدگی‌های زبانی و فرمی است. برای شما هم مضمون بیش از ساختار اهمیت دارد؟**

بله و این ویژگی در دو نوشته قبلی‌ام هم جایگاه مهمی دارد؛ برای من هم قصه گویی بیش از فرم اهمیت دارد؛ بنابراین تعجبی نیست اگر نوشته‌های بعدی‌ام را نیز داستان‌هایی با روایت‌های خطی و برخوردار از جمله‌هایی کوتاه و ساده ببینید.

■ **و در آخر بگویید که این روزها مشغول چه کاری هستید؟**

کار سومین نوشته‌ام که آن هم رمانی با مضامین اجتماعی، اما در سر و شکلی عاشقانه است را به پایان برده‌ام. در این رمان علاقه مندان با روایتی از عشق دختر و پسری نوجوان روبه‌رو می‌شوند که علاقه آنها از اواسط دهه شصت آغاز شده و نزدیک به دو دهه ادامه پیدا می‌کند. در خلال تعریف این عشق شما با روایتی از حوادثی روبه‌رو می‌شوید که جامعه‌مان طی این دهه‌ها با آنها مواجه شده است. فضای این رمان هم نظیر دو رمان قبلی در محله فلاح سبزی می‌شود. با توجه به شناختی که از این محله پیدا کرده‌ام از ابتدا قرار به تألیف سه گانه‌ای با محور این بخش از جغرافیا و زیست فرهنگی‌مان را گذاشته‌ام که در عین حفظ استقلال، شباهت‌هایی هم به یکدیگر دارند. تلاش کرده‌ام جنبه‌های مختلف زیست این محله را با مخاطبان به اشتراک بگذارم، نمی‌دانم کار بازنویسی رمان چه وقتی به پایان برسد؛ اما به هر حال نشر آن را همچون کتاب‌های قبلی‌ام به نشر چشمه می‌سپارم.

گذشت زمان زیادی داشته باشد، این مجموعه بیشتر در حال و هوای روحی خودم خواهد بود؛ هرچند که همچنان مرتبط با مسائل زنان خواهد بود. میان ماجراهای داستان‌ها و مضمون آنها به هم پیوستگی وجود ندارد و هر کدام مستقل از دیگری هستند. زنانی که مایل به بازتاب زندگی آنان در نوشته‌هایم هستم شباهتی به آن زنان قربانی جای گرفته در داستان‌های دهه‌های گذشته ندارند و برخلاف آنها اغلب برخوردار از شخصیت مستقلی هستند که روی پای خود ایستاده‌اند. البته این ویژگی تنها به نوشته‌های من محدود نمی‌شود، اگر به سراغ نوشته‌های زنان دهه‌های اخیر، بویژه در روزگار فعلی هم بروید با نمونه‌های متعددی روبه‌رو خواهید شد. این تغییر نگاهی که در نوشته‌های زنان نویسنده رخ داده تا حد بسیاری تحت تأثیر تحولات اجتماعی است؛ اما چرا تأثیر این تغییرات در ادبیات داستانی تا این حد مشهود شده؟ پاسخ این سؤال به ذات ادبیات و بویژه رمان بازمی‌گردد، رمان، آینه‌ای است از تحولات اجتماعی و وقایعی که بر زندگی ما می‌گذرد. البته داستان کوتاه هم از این ویژگی جدا نیست؛ جامعه ایرانی، جامعه‌ای پویا و بسیار متحول است. کافی است از منظر جامعه‌شناسی نگاهی به اتفاقات دهه‌های اخیر داشته باشید تا ببینید با چه سرعتی تحولات، زندگی مردم و شرایط کلی اجتماع را دگرگون کرده است. روابط اجتماعی، احساسات، عواطف و تصمیم‌گیری‌ها، باورها و همه مسائلی که تفکرات ما را شکل می‌دهد در این چند دهه با تغییرات بسیاری روبه‌رو شده که مهم‌ترین مصداق آنها را هم را می‌توان در تفاوت شخصیت زن داستان‌های شصت سال قبل با سی سال قبل یا حتی با زمان حاضر دید. ماجراهایی که من نویسنده در داستان‌هایم منعکس می‌کنم چیزی جدا از آنچه همه ما در اطرافمان می‌بینیم نیست، منتهی هر اتفاق و ماجرابی، وقتی به قالب داستان درمی‌آید جلوه بیشتری پیدا کرده و به چشم می‌آید. به‌طور حتم بارها درباره اینکه جامعه ایرانی میان سنت و مدرنیته گرفتار شده شنیده آید و

با این تفاسیر شاید از خود بپرسید چه شده که زنان نویسنده امروز جسارت زیرپا گذاشتن برخی سنت‌های دست و پاگیر را پیدا کرده‌اند! جوانان نویسنده امروز توجه چندانی به خواسته‌های جامعه سنتی و مردسالار ندارند، حتی گاه دست به تألیف آثاری می‌زنند که از همان ابتدا مشخص است در بحث کسب مجوز با مشکلاتی روبه‌رو خواهند شد. این جسارت از واقعیت‌هایی نشأت گرفته که قادر به نادیده گرفتن آنها نیستیم، جامعه امروز با تحولات گسترده‌ای روبه‌رو شده که چه بخواهیم و چه نخواهیم به خواست ما غلبه پیدا می‌کند. به گمانم بهتر است به جای مقابله با تغییراتی که ردپای سنت‌های برخاسته از جامعه سنتی گذشته مان را کم رنگ می‌کند با آنها روبه‌رو شویم. هر چند که نمی‌توان منکر این شد که بستر اصلی جامعه سنتی در ایران امروز چندان تغییر نکرده با این حال برخلاف چهل سال قبل که هفتاد درصد جامعه امروز‌مان را بافت روستایی تشکیل می‌داد و مابقی شهری، امروز این درصد دقیقاً برعکس شده و به غلبه جامعه شهری در روستایی تغییر شکل داده است. اینها مواردی است که قابل چشم پوشی نیستند، اتفاقاتی که تحت تأثیر همین بحث مکان(غلبه زندگی شهری به روستایی) و حتی تغییرات طبقاتی که با ارتقای تحصیلی و شغلی ایجاد شده و در ادبیات داستانی قابل مشاهده هستند. بگذارید گفته‌هایم را با نگاهی که به آینده ادبیات داستانی فارسی دارم به پایان ببرم؛ برخلاف نظرات برخی دوستان و همکاران به آینده این بخش از فرهنگ‌مان امیدوار هستم. همین تعداد بالای نویسندگانی که بخش زیادی از آنان تحصیل کرده هستند نویدبخش اتفاقات خوبی است، شاید همه این افراد در کار خود استمرار نداشته باشند یا همه آنان موفق به خلق آثاری ماندگار نشوند اما به هر حال از این تعداد شاهد معرفی چهره‌های درخشان و آثار شاخص هم خواهیم بود؛ باید قدری منتظر بمانیم و ببینیم که نویسندگان جوان تا چه اندازه موفق به گام برداشتن در مسیر جهانی ادبیات و خلق آثاری با قابلیت انتشار در اقصی نقاط دنیا خواهند بود.



■ **رمان فارسی نویسنده: فرخنده آقائی**
■ **ناشر: انتشارات ققنوس**
■ **۳۱۱ صفحه، قطع، رقعی**
■ **برنده جایزه هفتمین دوره کتاب سال نویسندگان و منتقدان مطبوعات در سال ۱۳۸۵**



نگاهی به

«بالاخره یه روزی قشنگ حرف می‌زنم»

محبوب‌ترین کتاب دیوید سَداریس

◀ **حمید ناسری مقدم**

دیوید سَداریس را به لطف پیمان خاکسار شناختم. بعد از خواندن باشگاه مشت‌زنی و برادران سیسترز سراغ ترجمه‌های دیگر خاکسار رفتم که یکی همین کتاب بود؛ بالاخره یک روزی قشنگ حرف می‌زنم، از یکی از محبوب‌ترین طنزنویس‌های سال‌های اخیر امریکا و سومین کتاب او که در سال ۲۰۰۰ برای اولین بار چاپ شد. بجز این کتاب، از سَداریس و با ترجمه خاکسار کتاب‌های: مادر بزرگت را از اینجا ببر و بیا با جغد‌ها درباره دیابت تحقیق کنیم و با ترجمه‌های دیگر: وقتی شعله‌ها شما را در بر می‌گیرند، تب بشکه، تعطیلات بی‌دغدغه، مخمل و جین تن خانواده‌ات کن و کالیپسو چاپ شده‌اند.

خیلی وقت‌ها که یک کتاب جذاب و عمیق و البته با نگارش شی ساده می‌خوانیم از خودمان می‌پرسیم: راز این جذابیت چیست؟ یا حتی: من هم می‌توانم مثل این بنویسم. اما نویسنده‌هایی مثل سَداریس واقعاً رازی دارند. حرف آنها از دل برمی‌آید، با مخاطب خود روراست هستند و درمورد سَداریس این نکته مهم که زندگی شخصی و خانوادگی خود را دستمایه داستان‌های طنزش قرار می‌دهد را هم باید اضافه کرد.

بالاخره یک روزی قشنگ حرف می‌زنم دو بخش دارد: نویسنده در بخش اول داستان‌هایی از دوران کودکی تا میانسالی خود در امریکا را گفته و در بخش دوم ماجراهای بعد از مهاجرت‌اش به اروپا را محور داستان‌هایش قرار داده است. سَداریس می‌تواند هر اتفاقی که در زندگی برایش افتاده را دراماتیزه، طنز و مخاطب‌پسند کند.

بناز کارولینا، اولین داستان کتاب درباره تجربه تبلیی زبان دوران کودکی نویسنده است که یک متخصص گفتاردرمانی تلاش می‌کند او را درمان کند؛ دیوید نمی‌تواند حرف سین را درست تلفظ کند بنابراین به جای اینکه برای درمانش تلاش کند، سعی می‌کند در جملاتش از کلمات سین‌دار استفاده نکند و همان‌طور که در ابتدای داستان متخصص گفتاردرمانی خود را به یک مأمور تشبیه کرده است، داستان را با ماجرای میچ‌گیری این مأمور به پایان می‌برد که می‌خواهد کلمه‌ای سین‌دار از زبان دیوید بیرون بکشد. بخشی از موضوعات سَداریس مربوط به ناتوانی‌های او یا خانواده‌اش است. رؤیاهای غول‌آسا، عرضه‌های کوتوله درباره علاقه پدر به موسیقی جاز و تلاش او برای تشکیل یک گروه موزیک خانوادگی است که در نهایت به شکست منجر می‌شود؛ پدرم گفت: بفرما اینم گیتاری که همیشه آرزوش رو داشتی. شک ندارم که من را با یک نفر دیگه عوضی گرفته بود. قبلاً خواسته بودم که یک جاروبرقی نو و درست و حسابی بخرد، ولی یادم نمی‌آمد راجع به گیتار چیزی به او گفته باشم. در ۱۲ لحظه در زندگی هنرمند از تجربیاتش در فضای هنری می‌گوید. سَداریس همواره شرایط اجتماعی و فرهنگی اطراف خود را به نقد می‌کشد. به خودش و هنرمندان کنایه می‌زند: یک آپارتمان نزدیک دانشگاه اجاره کردم و همان موقع بود که هم متافم‌تارمین را کشف کردم و هم کانسیپچوال آرت را. هر دو اینها خطرناک‌اند ولی ترکیب‌شان می‌تواند کل تمدن را نابود کند. لحظه‌ای که برای اولین بار امتحان‌اش کردم فهمیدم انگ خودم است. تمام شک‌های آدم را از بین می‌برد. من باهوشم؟ مردم از من خوش شون می‌آد؟ این لباسی که تنمه بهم می‌آد؟ اینها سوالات یک مشت چِت بی‌اعتماد به نفس است.

سَداریس برای به طنز کشیدن و کنایه زدن به هیچ‌کس رحم نمی‌کند، چه معلم‌اش باشد، پدرش، مادرش، خواهرانش، برادرش، همخانه‌اش و خودش که در مرکز تمام این وقایع است. در رؤیاهای غول‌آسا، عرضه‌های کوتوله درباره پدرش می‌گوید: به خاطر گوش حساس و نظم و انضباط بیمارگونه پدرم همیشه فکر می‌کردم این توانایی را داشت که نوازنده درجه یکی بشود. اگر در یک خانواده مهاجر به دنیا نیامده بود که دستگیره قابلمه هم برای‌شان جزو تجملات به حساب می‌آمد شاید می‌توانست ساکسیفون یاد بگیرد. در بتاز کارولینا درباره معلم‌ها می‌گوید: در مدرسه تمام معلم‌ها جاسوس بالقوه بودند.

تصویرسازی‌های طنزآزانه سَداریس فوق‌العاده‌اند: لینگوینی زعفرانی هیو، شبیه یک دستار مینیاتوری است که رویش مناره‌هایی از میگو گذاشته‌اند. غذا درست وسط است و انگار بقیه فضای بشقاب را برای جای پارک خالی گذاشته‌اند. در جایی دیگر: جنسم را از یک زن تاپیست چشم‌ورقلمبیده عصبی مزاج می‌خریدم که موهای شکننده و پیش از موعد سفید شده‌اش را جورِی فر شش ماهه می‌زد که آدم ناخودآگاه یاد گل قاصدک می‌افتاد. درباره موسیقی یونانی (پدرش اصلیت یونانی دارد) اینگونه می‌گوید: اگر دُم یک گربه ولگرد لای در کامیون شیرفروش بماند نعره‌اش براحتی می‌تواند وارد فهرست محبوب‌ترین آهنگ‌های اسپارتا یا تسالونیکي (دو شهر یونان) شود. در داستان پسر گنده درباره واقعه‌ای می‌نویسد که هم جسارت و هم مهارت نویسنده را به رخ می‌کشد. اتفاقی که ممکن است برای بسیاری افتاده باشد اما کمتر نویسنده‌ای به‌عنوان دستمایه داستان‌اش به آن فکر می‌کند، بخشی از ابتدای داستان را بخوانید تا متوجه منظوم بشوید: من عذر خواستم و رفتم دستشویی و به محض ورود با بزرگترین خرابکاری که به عمرم دیده بودم مواجه شدم. بالاخره یه روزی قشنگ حرف می‌زنم یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های سال ۲۰۰۰ شد. سَداریس به خاطر این کتاب جایزه ثریر برای طنز امریکایی را برد و مجله تایمز او را طنزنویس سال نامید. سَداریس در دسامبر ۲۰۰۸ از دانشگاه بیرمنگام دکترای افتخاری دریافت کرد.



■ **بالاخره یه روزی قشنگ حرف می‌زنم**
■ **موضوع: داستان‌های امریکایی**
■ **نویسنده: دیوید سَداریس**
■ **مترجم: پیمان خاکسار**
■ **ناشر: چشمه**
■ **سال انتشار: ۱۳۹۸**

منجر می‌شود؛ پدرم گفت: بفرما اینم گیتاری که همیشه آرزوش رو داشتی. شک ندارم که من را با یک نفر دیگه عوضی گرفته بود. قبلاً خواسته بودم که یک جاروبرقی نو و درست و حسابی بخرد، ولی یادم نمی‌آمد راجع به گیتار چیزی به او گفته باشم. در ۱۲ لحظه در زندگی هنرمند از تجربیاتش در فضای هنری می‌گوید. سَداریس همواره شرایط اجتماعی و فرهنگی اطراف خود را به نقد می‌کشد. به خودش و هنرمندان کنایه می‌زند: یک آپارتمان نزدیک دانشگاه اجاره کردم و همان موقع بود که هم متافم‌تارمین را کشف کردم و هم کانسیپچوال آرت را. هر دو اینها خطرناک‌اند ولی ترکیب‌شان می‌تواند کل تمدن را نابود کند. لحظه‌ای که برای اولین بار امتحان‌اش کردم فهمیدم انگ خودم است. تمام شک‌های آدم را از بین می‌برد. من باهوشم؟ مردم از من خوش شون می‌آد؟ این لباسی که تنمه بهم می‌آد؟ اینها سوالات یک مشت چِت بی‌اعتماد به نفس است.

۱ ۲

نقد کتاب

راهم‌های کتاب

آلن بدیودر سه گام



■ **ادوار سه‌گانه فلسفه آلن بدیو نویسنده: الیور فلتَم**
■ **مترجم: علیرضا اسمعیل زاده‌برزی**
■ **چاپ اول ۱۳۹۸**
■ **ناشر: انتشارات نگاه**

سایر محمدی: الیور فلتَم (Oliver Feltham) استاد فلسفه در دانشگاه امریکایی پاریس و یکی از برجسته‌ترین مفسران و مترجمان فلسفه آلن بدیو در کتاب «ادوار سه‌گانه فلسفه آلن بدیو» تفکر وی را به سه دوره تقسیم می‌کند؛ دوره معرفت‌شناسی ماتریالیستی (دوره آنتوسری)، دوره ماتوئیستی و دوره کنونی که دوره هستی‌شناسی ریاضیاتی است. بررسی این سه دوره مضمون سه فصل اصلی این کتاب است و در بررسی هر دوره بر اصلی‌ترین اثر آن دوره تمرکز می‌شود: مفهوم مدل، نظریه سوزه، وجود و رخداد. مسأله اصلی و بنیادینی که همچون رشته پیوند همه‌مباحث این کتاب عمل می‌کند و موضوع اصلی تحقیق و بررسی فلتَم در هر دوره از تفکر بدیو است، مسأله تغییر است. اینکه تغییر (به‌خصوص در قلمرو سیاست) چگونه اتفاق افتاد، ویژگی این کتاب این است که خواننده را با نخستین بارقه‌های ظهور هریک از ایده‌های اساسی بدیومواجه می‌کند. نخستین کارست‌های ریاضیات در فلسفه، نخستین نظروزی‌ها درباره مفاهیم سوزه حقیقت، نخستین مواجهه‌ها با روانکاوی و شعر... ضمن اینکه کتاب مذکور مسیر تحول افکار بدیو و تفاوت‌ها و تازگی‌های هر دوره را نسبت به دوره یا دوره‌های قبل از آن به‌خواننده نشان می‌دهد.

پیش از رسیدن به جوانی
رمان «سدی برابر اقیانوس آرام» در حقیقت داستان زندگی دوراس از دوران نوجوانی به دوران جوانی است. داستان از دید رای سوم شخص نوشته شده است. نقطه شروع روایت دوراس در نقش سوزان هفده ساله به همراه برادر کوچک و مادر خود در خانه‌ای کلنگی در ویتنام زندگی می‌کنند. برادر بزرگ خلافت‌کش پیش از این از خانه متواری شده است. مادر پس از مرگ شوهر برای تأمین مخارج زندگی دست به هر کاری می‌زند. پس‌انداز تمام سال‌ها کار و تلاش خود را بابت خرید یک قطعه زمین کشاورزی می‌دهد. اما با بالا آمدن آب اقیانوس و نمکی شدن خاک متوجه می‌شود مأموران اداره مستعمرات در این معامله فریب‌اش دادند. مأیوس نمی‌شود و با لجاجت اندک پس‌انداز باقی‌مانده‌اش را صرف ساختن سد و آب‌بند در برابر اقیانوس می‌کند. این طرح هم با شکست روبه‌رو می‌شود و ضربه مهلک دیگری به این خانواده وارد می‌شود. عنوان این رمان برگرفته از این مبارزه بی‌سرانجام مادر با اقیانوس است. در این رمان هریک از شخصیت‌ها در انتظار یک منجی است و... با پایان گرفتن دوران استعمارهندوچین بود که مادر دوراس نیز از ویتنام به فرانسه برمی‌گردد. اقامت او در آپارتمان دوراس، او را به دوران کودکی‌اش برمی‌گرداند. شاید همین حضور دوباره و سنگین مادر او را به نوشتن رمان معروف «سدی برابر اقیانوس آرام» ترغیب می‌کند. رمانی که موضوع تمامی آثار آینده‌اش در آن آمده و اختلاف یک رای جایزه ادبی گنکور به دیگری تعلق می‌گیرد. با این همه دوراس با این رمان قدم به حیات ادبی فرانسه می‌گذارد و آرام آرام به ژرفای درد عظیم دوران کودکی در زادگاه خود فرومی‌رود.



■ **سدی برابر اقیانوس آرام نویسنده: مارگريت دوراس**
■ **مترجم: شیرین‌بنی احمد (روشار)**
■ **چاپ اول ۱۳۹۸**
■ **ناشر: انتشارات نیلوفر**